

بررسی داستان خضر و موسی و دلالت‌های تربیتی آن در حوزه یادگیری

زهرامقیمی*

چکیده

توانایی بالقوه آدمی در زمینه یادگیری، مقدمه اجرای مطالعات و پژوهش‌های بسیاری شده است، اما متأسفانه تاکنون هیچ یک نتوانسته تصویری جامع و کامل از تمامیت یادگیری انسان ارائه دهد. با توجه به جامعیت قرآن کریم (نحل/۸۹) و اهمیت یادگیری در آموزه‌های آن (علق/۴-۵)، پژوهش حاضر درصدد بود به روش توصیفی-تحلیلی آیات الهی را در این موضوع واکاوی کند تا ضمن غنی کردن یافته‌های بشری، به نظریه‌ای جامع، پیرامون امر یادگیری راه یابد. برای نیل بدین هدف، جامع‌ترین نظریات یادگیری در میان اندیشمندان تربیتی بررسی شد و با تطبیق آن بر آموزه‌های وحیانی، نظریه قرآن کریم در موضوع فوق، استخراج شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نظریه یادگیری قرآنی، نظریه‌ای شناختی-رفتاری است و به دلیل جامعیت، بر تمامی نظریه‌های یادگیری دانشمندان علوم تربیتی برتری دارد، چراکه پس از شناخت نیاز شاگرد، او را به فعالیت واداشته تا ضمن تغییر نگرش، به اصلاح رفتارهای خویش نیز اقدام کند. بنابراین، به منظور بهینه شدن فرایند یادگیری، می‌بایست به غنی کردن یافته‌های بشری به واسطه عرضه آن بر آموزه‌های وحیانی همت گمارد و به طور همزمان، هر دو حوزه شناخت و رفتار شاگرد را مدنظر داشت. توجه بدین امر، می‌تواند بشر را در بُعد معرفتی به تکامل معنوی خویش نیز رهنمون کند.

کلید واژه‌ها:

یادگیری؛ قرآن؛ علوم تربیتی؛ نظریه شناختی رفتاری

مقدمه

بیش تر پیشرفت‌های شگفت‌انگیز و توسعه روزافزون دنیای امروز، زاییده امر یادگیری و توان بالقوه آدمی در این امر است. به همین دلیل در این زمینه، تاکنون مطالعات و پژوهش‌های بسیاری انجام شده که حاصل آن، پیدایش نظریه‌های مختلف یادگیری است. این نظریه‌ها گاه مکمل یکدیگر هستند و گاه مغایر و ناسازگار. به طور کلی این نظریه‌ها را می‌توان به دو دسته جامع شناخت‌گرایان و رفتارگرایان تقسیم کرد. اما هیچ یک از این دو دسته را نمی‌توان قاطع‌ترین نظریه‌ها دانست یا یگانه وسیله یا تنها پاسخگوی مسائل و دشواری‌های آموزشی معرفی کرد (پارسا، ۱۳۷۴: ص ۴۴). نکته جالب توجه این است که هر یک از نظریه‌های یادگیری بر روی حیطه‌ای خاص از یادگیری انسان تأکید بیش‌تری ورزیده و به جنبه‌های دیگر آن کم‌تر توجه شده است. از این رو، تاکنون هیچ مکتب یا نظریه واحدی نتوانسته تصویری جامع و کامل از تمامیت یادگیری انسان ارائه دهد.

از دیگر سو با توجه به جامعیت قرآن کریم در امر هدایت آدمی (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۲: ص ۳۲۴) می‌توان با تفحص در آموزه‌های آن و تدبر در رفتار و سلوک آموزگاران الهی، روشی الهی برای آموزش و یادگیری استخراج کرد. در میان دانشمندان علوم اسلامی نیز، شهید محمدباقر صدر معتقد است که رسالت اسلام، پاسخگویی به نیازهای مختلف آدمی است و استخراج نظریه قرآن پیرامون عناوین مختلف اعتقادی، اجتماعی و جهانی با پیشرفت زمان پدید می‌آید و از طریق مجموعه تجارب یافته شده از علوم روز جامعه، در تبادل اطلاعات با قرآن و محاوره و گفتگوی با آن، نتایجی حاصل می‌شود که می‌توان به وسیله آن‌ها، نیازها و سؤالات بشر متمدن امروزی را پاسخ داد و بدین ترتیب مفاهیم عمیق قرآن را در بطن جامعه به طور آشکارتری ظاهر کرد (صدر، ۱۳۶۹: ص ۱۴). به همین دلیل مفسر یا تحلیل‌گر، باید در پرتو یافته‌های خویش، با نگاهی پرسش‌گرانه و با هدف پاسخ‌یابی فعال و پویا، روبروی قرآن نشسته و دیدگاه قرآن را از میان مقایسه نص آن با نتایج و یافته‌های بشری دریافت کند (صدر، ۱۳۶۹: ص ۱۱). تنها در این صورت است که رهیافت‌های بشری استفاده بهینه‌ای دارد و قابلیت آن را دارد که بشر را در بُعد معرفتی به سمت تکامل معنوی خویش سوق داده و در مقابل موانع و عوامل بازدارنده، مصونیت بخشد.

از این رهگذر، نوشتار حاضر درصدد است با تفحص در یکی از رمزناک‌ترین قصص قرآنی در حیطه‌های مختلف از جمله امر یادگیری و تعلیم، در پرتو تحلیل رفتار حضرت خضر(ع)، یکی از موضوعات مطرح در جامعه یعنی چگونگی آموزش و یادگیری را دنبال کند تا روشن شود که آیا می‌توان برخی از اقتضائات بشر متمدن امروزی را در امر آموزش و یادگیری بررسی کرد و سپس رهیافت‌های به‌دست آمده را با متن قرآن مقایسه و نظر قرآن را در آن موضوع، استخراج کرد؟ به دیگر بیان، آیا قرآن کریم در زمینه آموزش و یادگیری، نظریه‌ای ارائه کرده است؟

برای پاسخ‌یابی صحیح به این موضوع، ابتدا معرفی مختصری از حضرت خضر(ع) ارائه شد و پس از شرح اجمالی کلاس ایشان در امر تعلیم حضرت موسی (ع)، الگوی یادگیری ایشان بررسی و تحلیل شد. امید است پژوهش حاضر، راهگشای بیش‌تر دانشمندان و مقدمه انجام پژوهش‌های متعدد پیرامون امر یادگیری بر اساس تعالیم وحی باشد.

خضر و موسی در فرهنگ قرآن

(وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (هود/۱۲۰).

و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در این‌ها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.

داستان خضر و موسی در قرآن کریم، در سوره کهف، ضمن آیات ۶۲ تا ۸۰ نقل شده که براساس آن، در روایات و نیز تفاسیر آمده زمانی که خداوند تورات را به حضرت موسی(ع) داد، او به سوی بنی اسرائیل بازگشت و بر بالای منبر، آنچه را که خداوند به او داده بود به آن‌ها داد. پس در نفسش این مطلب داخل شد که خداوند مخلوقی داناتر از او نیافریده، در این هنگام خداوند بر جبرئیل وحی کرد که موسی را دریاب که نزدیک است هلاک و تباه شود. به او اعلام کن که در مجمع‌الجزایر، مردی است که از تو داناتر است، پس به سوی او برو و از علم و دانش او یاد بگیر. لذا موسی بدان جا رفت و خود را بر او عرضه و درخواست متابعت کرد تا چیزی از علم و رشدی که خدایش ارزانی داشته به او تعلیم دهد، اما خضر درخواست

موسی را رد کرد و گفت چگونه می توانی چیزی را تحمل کنی که احاطه علمی بدان نداری؟ موسی قول داد که هر چه دید صبر کند و ان شاء الله در هیچ امری او را نافرمانی نکند. خضر بنا گذاشت اگر از من پیروی کردی باید هیچ سؤالی نپرسی تا خودم تو را آگاه کنم، اما موسی در هر بار عهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود تا سرانجام در بار سوم، در پی اعتراض موسی، آن دو از یکدیگر جدا شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص: ۳۳۸). شرح جزئیات داستان در ادامه آمده است.

طبق (فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (اعراف/۱۷۶) با تدبیر و تفکر در داستان فوق می توان نکات بسیاری را از خلال گفتار و رفتار این معلم راستین الهی دریافت که در ادامه بیان شده است.

یادگیری

یادگیری شامل تمام مهارت‌ها، گرایش‌ها، دانش‌ها و معلوماتی است که انسان در طی زندگی خود کسب می کند. برای یادگیری تعاریف متعددی بیان شده است. اکثر معلمان و بسیاری از مردم، یادگیری را عبارت از کسب اطلاعات، معلومات یا مهارت‌های خاصی می‌دانند. برخی نیز آن را (انتقال مفاهیم علمی از فردی به فرد دیگر) تصور می‌کنند (لطف‌آبادی، ۱۳۸۹: ص ۲۲۹-۲۲۷). اما جامع‌ترین تعریفی که تاکنون از یادگیری ارائه شده، تعریف هیلگارد و مارکوئیز از یادگیری است که عبارت از فرایند تغییرات نسبتاً پایدار در رفتار بالقوه فرد بر اثر تجربه است (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۱۱).

این تعریف، نسبت به تعاریف دیگر، رجحان و برتری خاصی دارد؛ زیرا دیدگاهی جدید از فرایند یادگیری ارائه داده که می توان آن را در مفاهیمی همچون فرایند، تغییر، نسبتاً پایدار، رفتار بالقوه و تجربه جستجو کرد.

در تعلیم و تربیت اسلامی، تعلم به معنای یادگیری و یادگرفتن و تعلیم به معنای آموختن و آموزش دادن (عمید، ۱۳۷۹، ج ۱: ص ۵۹۰) هر دو برگرفته از واژه علم و از مشتقات آن هستند که در باب تفعیل و تفاعل (ثلاثی مزید) به کار رفته‌اند، تا معنای آموزش دادن و نیز آموزش گرفتن را بیان دارند. در بیان دین و مکتب قرآن، این دو واژه یعنی تعلیم و آموزش، به نوعی از ابتدای خلقت انسان مطرح بوده است: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى

الْمَلَائِكَةُ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (بقره / ۳۲-۳۳).

در حقیقت در پگاه آفرینش انسان و آنگاه که خداوند خواست تا آدم را خلیفه و جانشین خویش در زمین قرار دهد، می‌بایست شایستگی او برای این کار فراهم می‌آمد، چه در غیر آن، همان گونه که فرشتگان اعلام داشتند، شایستگی خلافت الهی در آدم وجود نداشت (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳: ص ۱۶۳-۱۶۱). تدبیر الهی برای این فرآیند، آن گونه که از آیات قرآن بر می‌آید، فرایند یادگیری آدم از علم اسماء به عنوان نخستین مرحله و گام آغازین آماده سازی او برای خلافت الهی بود؛ (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...) (بقره/۳۱). بر اثر این یادگیری، آدم برای عهده‌داری خلافت الهی مهیا شد و شایسته‌ی چنان مقام بلندی شد که از سایر پدیدارها برتری و شایستگی افزون‌تر یافت و نیز در پی همان بود که فرشتگان از اعتراض و پرسش لب فرو بستند و بی‌محابا در برابر آدم سجده کردند و چنان افتاد که یادگیری، نخستین فریضه شناخته‌شده شود (طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه) (مجلسی، ۱۳۷۲ق، ج ۱: ص ۱۷۱) و حد و مرزی برای آسودن و باز ایستادن از تعلم و آموختن مشخص نشود و برای گسترش یادگیری، مرزهای مکانی برداشته شود؛ (اطلبو العلم و لو بالصین) (مجلسی، ۱۳۷۲ق، ج ۱: ۱۷۷) و به آدمی گوشزد شود که او به هر اندازه و پیمان‌ه که دانش اندوزد، هنوز جز قطره‌ای از دریا ننوشیده است؛ (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (اسراء/۸۵)، (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (یوسف/۷۶).

یاد کرد این مطالب از سوی قرآن کریم از جمله بیانگر این موضوع است که در نمایه بلند اسباب و عوامل تربیتی، یادگیری، گام نخستین در پیمودن طریق کمال است و پس از یادگیری و علم‌آموزی است که نوبت به عمل و اجرایی کردن یافته‌های علمی و سازندگی نفس می‌رسد و با تکرار و ممارست آن یافته‌ها، ملکه اخلاقی در نفس انسان شکل می‌گیرد و از همین رو است که برخی از فیلسوفان، چون سقراط و ارسطو، اخلاق را دقیقاً مبتنی بر علم دانسته‌اند.

نظریه‌های یادگیری

عوامل زیادی ساخت و بنیان روش‌های آموزش و تدریس را پایه‌ریزی کرده و استحکام می‌بخشند. از جمله این عوامل مهم و تأثیرگذار، دیدگاه‌ها و نظریه‌های یادگیری است. نظریه به معنای وسیع کلمه، عبارت است از تعبیر و تفسیر حوزه یا جنبه‌ای از شناخت و

نظریه‌های یادگیری در واقع اصول کلی یافته‌ای هستند که زمینه یادگیری و شرایط آن را تبیین می‌کنند. در اینکه یادگیری چگونه و در چه شرایطی انجام شود، بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد، تا قبل از قرن ۱۷، سه نظریه عمده به نام‌های انتظام ذهنی، شکوفایی طبیعی و اندریافت وجود داشت. این سه نظریه بیش‌تر جنبه فلسفی داشتند و به مکتب ساخت‌گرایی متعلق بودند که متکی بر روش درون‌نگری بود. به تدریج در قرن ۱۷، جان لاک و در قرن ۱۸ هربرت و در قرن ۱۹ پاولوف، ثرندایک، واتسون و پیروان مکتب گشتالت پایه‌های جدیدی در روان‌شناسی به طور اعم و در روان‌شناسی تربیتی به طور اخص، بنیاد نهادند و سرانجام در قرن بیستم، برونر و دیگران کوشیدند تا به نوعی درباره یادگیری انسان پژوهش کنند. نظریه‌های معاصر که یادگیری و نظام‌های آموزشی را تحت تأثیر قرار داده‌اند، می‌توان به دو مجموعه بزرگ طبقه‌بندی کرد: نظریه رفتارگرایی (شرطی) و نظریه شناختی. که نظریه شرطی بر یادگیری‌هایی تأکید دارد که از طریق عادت و شرطی شدن حاصل می‌شوند و این در حالی است که نظریه‌های شناختی بر شناخت و یادگیری از راه بصیرت تأکید می‌ورزند (لطف‌آبادی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۱-۲۲۹).

از نظر رفتارگرایان، در فرایند یادگیری ابتدا وضع یا حالتی در یادگیرنده اثر می‌کند، سپس او به فعالیت وادار می‌شود و بین آن وضع یا حالت و پاسخ ارائه شده، ارتباط برقرار می‌شود و سرانجام عمل یادگیری رخ می‌دهد (هرگنهان و السون، ۱۳۷۶: ص ۸۰-۷۹). در واقع، یادگیری به عنوان یک رفتار بیرونی، عبارت است از ارتباط بین محرک و پاسخ. از مهم‌ترین نظریه‌های رفتارگرایی می‌توان به نظریه ثرندایک اشاره کرد (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۲۳).

از نظر شناخت‌گرایان نیز، یادگیری به عنوان یک جریان درونی و دائمی، ناشی از شناخت، ادراک و بصیرت است. انسان همواره در طول حیات خود، محیط را جستجو و روابط بین پدیده‌ها را کشف می‌کند و بر اساس این کشف، ساخت شناختی خود را گسترش می‌دهد (کدیور، ۱۳۸۷: ص ۱۵۵-۱۵۴). از نظریه‌های شناختی می‌توان به نظریه برونر اشاره کرد که یادگیری اکتشافی نام دارد (لطف‌آبادی، ۱۳۸۹: ص ۸۷-۸۶).

شایان ذکر است که بحث پیرامون میزان کارایی این دو نظریه و اینکه کدامیک برای یادگیری صحیح، مفید است یا می‌تواند تدریس را موفق‌تر کند، هنوز نه برای روان‌شناسان و نه برای مربیان و متخصصان آموزشی، به طور مسلم مشخص نشده است. شاید نتوان یک نظریه

خاص را به تنهایی به عنوان مفیدترین نظریه معرفی کرد، زیرا هر یک از دو نظریه تلاش کرده است گوشه‌ای از مسائل یادگیری انسان را بشناسد (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۲۴). از دیگر سو، امکان بحث، تحلیل و مقایسه همه نظریه‌های یادگیری در این مقاله میسر نیست؛ به همین دلیل نگارنده، بنا به فراخور گنجایش پژوهش، تنها به ذکر دو نظریه جامع در هر حیطه، اکتفا کرده و بر آن است براساس نظریه شهیدصدر، به عرضه این دو نظریه (به عنوان یافته‌های بشری)، بر آموزه‌های قرآن کریم اقدام کرده تا ضمن وارد کردن مفاهیم عالی قرآن در بطن جامعه و پاسخگویی نیازها و سؤالات بشر متمدن امروزی در امر آموزش و یادگیری، روش و متد الهی را در این موضوع، کشف و نظریه یادگیری قرآنی را استخراج کند.

نظریه شناخت‌گرایان

از مهم‌ترین نظریات شناخت‌گرایان در امر یادگیری، نظریه یادگیری اکتشافی است که به نظریه برونر معروف است.

جروم برونر یکی از روان‌شناسان آمریکاست که در زمینه یادگیری شناختی، به ویژه درباره فعالیت آموزشی و کلاس، مطالعه و تحقیق انجام داده است. او طی سال‌ها سعی می‌کرد تا تحقیقاتش را طوری پیش ببرد که جوابگوی این سؤال باشد که چگونه می‌توان بهتر و بیشتر آموخت نه این که صرفاً به تشریح و توصیف یادگیری اقدام کرد. به دیگر بیان برای او چگونه آموختن مهم است نه آنچه آموخته می‌شود. به همین دلیل معتقد بود باید فرد را با مسئله روبرو کرد تا خود کشف کند (پارسا، ۱۳۷۴: ص ۲۸۳).

یادگیری اکتشافی یعنی تغییر رفتار، اما نه هرگونه تغییری، بلکه تغییری که بر اثر تجربه حاصل شده باشد. بنابراین، به تغییرات ناشی از رشد و بلوغ شیمیایی و مکانیکی به هیچ وجه یادگیری گفته نمی‌شود (کریمی، ۱۳۸۹، ص ۸۱؛ پارسا، ۱۳۷۴، ص ۲۸۴). برونر حیطه عمل فعالیت‌های آموزشی را در چهار زمینه عمده تحت تأثیر قرار داده است. به دیگر بیان عوامل مؤثر بر یادگیری از منظر شناخت‌گرایان عبارت است از:

تأکید بر فرایند یادگیری: به نظر او کسب معرفت مهم است نه حفظ حقایق؛ و کسب معرفت یک فرایند است نه یک محصول. یعنی تأکید او بیش‌تر بر چگونگی یادگیری است، نه آنچه آموخته می‌شود. از این رو در بینش برونر، نگرش شاگرد، بیش از میزان معلومات او

اهمیت دارد (کدیور، ۱۳۸۷: ص ۱۵۷).

چنانچه حضرت خضر (ع) نیز در برنامه کلاسی خویش برای حضرت موسی (ع)، به جای انتقال یکسری اطلاعات ذهنی، از طریق مثال‌هایی تجربی و عینی، روش کسب معرفت را به موسی آموخت. موسی (ع) به دنبال رشد و قرار گرفتن در مسیر قرب الی الله بود، لذا در همراهی با خضر، لوازم رسیدن را عبادت و انجام دادن یکسری ریاضت‌های دینی همانند چله‌نشینی، تهجد، نماز، روزه و ... می‌دانست در حالی که خضر (ع)، او را به گردش علمی و کسب تجربه‌های عینی و قابل مشاهده دعوت کرد و بدین طریق در طی یک فرایند به موسی (ع) فهماند تمامی رشد در عبادات فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه گاهی در بطن حوادث عینی و رؤیت وقایع بیرونی، آن هم نه از طریق مثال بلکه در پرتو تجربه، آدمی می‌تواند سیر خویش به سوی خداوند را تکمیل کند و چه بسا بهتر و سریع‌تر از تمامی عبادات، این عمل رخ دهد (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ص ۴۷۵-۴۷۴).

برای نیل بدین منظور، در مثال اول او را سوار بر کشتی کرد تا از نزدیک شاهد سوراخ کردن کشتی باشد، در مثال دوم در یک سفر زمینی، او را با خود همراه کرد که در نهایت نیز، منتهی به قتل آن کودک شد و در مثال سوم، همراه با موسی وارد شهری شد و به‌رغم ناجوانمردی مردمان آن شهر، به ساختن دیوار برای مردمان آنجا مبادرت ورزید. بنابراین، حضرت خضر (ع) از طریق سه مثال عینی و تجربی، که حتی ترتیب آن‌ها نیز حساب شده و بر اساس حکمت و مصلحت الهی بود، اطلاعات را به موسی انتقال داد و نگرش او را اصلاح کرد تا موسی با توجه به معیارهای الهی، آن‌ها را طبقه‌بندی و از طریق درک روابط میان آن‌ها، ذهنش برای رسیدن به یک استنباط کلی آماده شود.

تأکید بر ساخت یادگیری: کار مهم معلم عبارت از تبدیل معلومات به صورت‌هایی است که در خور فهم و درک شاگرد باشد. اگر مطالب یا محتوای آموزشی به شکل منطقی سازمان دهی شود، شاگرد آن را بهتر یاد می‌گیرد. توجه به این نوع ساخت یادگیری، به معلم کمک خواهد کرد تا میان دانش مقدماتی و عالی رابطه برقرار کند و خلأهای ممکن را پر کند. همچنین از پیچیدگی مفاهیم آموزشی کاسته می‌شود و بهتر، بیش‌تر و آسان‌تر در حافظه نگهداری می‌شوند (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۳۲).

بنابراین، معلومات باید به گونه‌ای اصولی طبقه‌بندی شوند تا شاگردان بتوانند در

آموزش‌های حال و آینده و در امور زندگی و حل مسائل مختلف زندگی، از آن بهره‌مند شوند (پارسا، ۱۳۷۴: ص ۲۹۷). مانند روش موحد شدن و ترتیب بیان آن در قالب سه مثال عینی. بدین معنا که یک موحد در آغاز، خود را مؤثر می‌بیند، بعد کم‌کم می‌بیند که غیر خداوند مؤثر دیگری در کار نیست و در نهایت به جایی می‌رسد که خودش و همه ما سوی را جزو ستاد و سپاهیان خداوند می‌بیند. چنانچه خضر، در مثال اول معیوب کردن کشتی را به خود نسبت داد: (فأردت أن أعيبها) (کهف / ۷۹). در مثال دوم، اراده تبدیل به احسن را به خود و خدا نسبت داد (فأردنا أن يبدلها ربهما خيراً منه زكاًةً و أقرب رُحماً) (کهف / ۸۱) اما در مثال سوم، که سراسر خیر است، آن را تنها به خدا نسبت می‌دهد (فأراد ربك أن يبلغا أشدهما) (کهف / ۸۲). به دیگر بیان آن جا که نقص است، به خود نسبت می‌دهد و آن جا که می‌تواند مشترک باشد، به خود و خدا نسبت می‌دهد و آن جا که کمال صرف است به خدا نسبت می‌دهد. البته چنین نیست که خیر را به خدا نسبت دهد و شر را به خود، زیرا همه مراحل کار، کار خیر بود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۷: ص ۱۹۶).

تأکید بر اهمیت شهود: برونر علاوه بر تأکید بر جریان و ساخت یادگیری، بر اهمیت شهود و اشراق و راز آشنایی تأکید می‌کند و اصرار می‌ورزد. او بر این باور است که حفظ کردن علوم ریاضی و کلامی، هدف شایسته‌ای برای آموزش و پرورش نیست، بلکه هدف آموزش و پرورش باید ارتقاء سطح بینش و فهم شهودی باشد. عملکرد آموزش باید چنان باشد که شاگردان با یک نگاه تیز و ژرف موضوع را درک کنند. بنابراین، هدف نباید تنها آموختن صرف باشد، بلکه مطالب آموخته را چگونه می‌توان در حل مسائل مربوطه به کار برد (پارسا، ۱۳۷۴: ص ۲۹۶).

چنانچه خضر نبی در جریان تعلیم موسای کلیم، بر این موضوع تأکید بسیار می‌ورزد، همان‌گونه که در قبل نیز بازگو شد، خضر می‌توانست تعالیم خویش را به طور ذهنی برای موسی بیان کند مثلاً بگوید: موسی! فرض کن ما سوار کشتی یک عده مردم زحمتکش می‌شویم و ... اما ترجیح داد او را به گردش علمی برده، تا تجربه‌های عینی را کسب و از طریق قرار گرفتن در بطن زندگی مردم و نیز آشنایی با حوادث مستحدث در زندگی ایشان، که چه بسا بعدها ممکن است به دفعات متعدد مشابه آن رخ دهد، سطح بینش و فهم شهودی او را ارتقاء دهد تا موسای کلیم با یک نگاه تیز و ژرف موضوع را درک کند. در مثال کشتی به طور

عینی و شهودی به موسی فهماند اهتمام در قصد معیوب ساختن به خاطر حفظ معیشت و زندگی مساکین و بیچارگان و ترحم بر آنهاست نه به خاطر ظلم و منع ظالم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ص ۷۵۳؛ گنابادی، ۱۴۰۸، ق، ج ۲: ص ۴۷۶). به دیگر بیان در جریان هدایت مردم و قرار دادن ایشان در مسیر رشد، برخی افراد در تحت تربیت تو هستند که آفت‌هایی به ایشان خورده که آن را خوبی تلقی می‌کنند، تو باید این آفت را از ایشان بگیری و خوبی واقعی را به ایشان بدهی.

در مثال دوم نیز به طور شهودی به موسی یاد داد که قتل نوجوان به دلیل ایمان والدین او بوده، نه قصاص قبل از عمل. یعنی چون پدر و مادر با ایمان بودند، عنایت خاص خداوند شامل ایشان شد و با مرگ فرزند، از کفر ایشان جلوگیری شد؛ به دیگر بیان گاهی علاقمندی‌ها و آرزوهای مردم، سبب کفر و خسران اخروی ایشان می‌شود. تو باید این علاقمندی‌ها را از ایشان بگیری تا ایشان را از آسیب‌های جدی‌تری بازداری (بانکی پور فرد، ۱۳۹۲). در روایات آمده گرچه مرگ فرزند مایه اندوه و ناراحتی والدین بود، لیکن خدا در مقابل این اندوه، فرزند دیگری به آن دو داد که بهتر و پربرکت‌تر بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ق، ج ۶: ص ۷۵۳). برخی دیگر نیز (طبق مثال سوم)، گنج‌های نهانی دارند، اما از آن بی‌اطلاع هستند. تو باید از گنج ایشان محافظت کنی تا زمانی که به بلوغ کامل رسیدند از آن بهره برند.

و بدین ترتیب خضر (ع) (این معلم الهی در جریان رشد دادن شاگرد خویش (موسی(ع))، با ذکر مثال‌های عینی و قرار دادن شاگرد در بطن ماجرا، به ارتقاء سطح بینش و فهم شهودی شاگرد خویش اقدام کرد و به او تعلیم داد که هیچ‌گاه نباید بر اساس ظاهر قضایا قضاوت کرد و از همان ابتدا، برای این رنج ایجاد شده، بدترین توجیه و تفسیر را بیان کرد.

تأکید بر اهمیت انگیزش درونی: انگیزه درونی آن است که فعالیت صحیح و موفقیت‌آمیز موجب رضایت خاطر و تقویت رفتار شود نه پاداش‌های بیرونی (لطف‌آبادی، ۱۳۸۹: ص ۸۸). به عقیده برونر، پاداش بیرونی ممکن است برای عمل خاصی کارساز باشد و به تکرار آن بینجامد؛ اما نمی‌تواند به اساس یادگیری شاگردان در ایجاد نمونه‌ها و سرمشق‌های کلی و سودمند یاری دهد (کریمی، ۱۳۸۹: ص ۲۰۳). در حقیقت پاداش‌های درونی، بسیار مؤثرتر از پاداش‌های بیرونی هستند. در این زمینه برونر به برخی از انواع انگیزه درونی اشاره می‌کند و به دلایل زیر، پاداش‌های درونی را مهم‌تر و مؤثرتر می‌شناسد: میل به یادگیری، کنجکاو و میل

به تحقیق برای رفع ابهام، سائق ذاتی همکاری با دیگران، انگیزه قابلیت یافتن و توانمند شدن. به نظر برونر معلمان توسط این چهار انگیزه به راحتی می‌توانند شاگردان را تشویق کنند یا برانگیزانند و موجب یادگیری مؤثر شوند (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۳۲). در حالی که پاداش‌های بیرونی ممکن است اثر موقت داشته باشند و زمینه معقول و مناسبی را برای اصلاح و تصحیح رفتار نامطلوب فراهم نیاورند (پارسا، ۱۳۷۴: ص ۳۰۰).

در تعلیم و تربیت حضرت خضر نیز، توجه دادن به انگیزه‌های درونی به‌جای پاداش‌های بیرونی، موجب تقویت رفتار و یادگیری مؤثر شاگرد می‌شود. زمانی که موسی و خضر به قریه‌ای رسیدند، از اهالی آن قریه غذا خواستند، ولی آن‌ها از میهمان کردن این دو مسافر خودداری کردند (فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا) (کهف/۷۷). با این حال آن‌ها در آن آبادی، دیواری یافتند که می‌خواست فرود آید، آن مرد عالم دست به کار شد تا آن را برپا دارد و مانع ویرانی اش شود (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ) (کهف/۷۷). موسی که قاعدتاً در آن موقع خسته و گرسنه بود و از همه مهم‌تر احساس می‌کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی‌رویه اهل آبادی سخت جریحه‌دار شده و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی‌حرمتی، به تعمیر دیواری که در حال سقوط است نیز اقدام کرده؛ گویی می‌خواهد مزد کار بد آن‌ها را به آن‌ها بدهد و فکر می‌کرد حداقل خوب بود استاد، این کار را در برابر اجرتی انجام می‌داد تا وسیله تهیه غذایی فراهم شود؛ لذا انگیزه‌های درونی این کار خضر را به خاطر فرضیه‌ها و نگرش‌های قبلی خویش، به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود و گفت: می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری! (قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) (کهف/۷۷). اما خضر با اعلام زمان فراق، به او فهماند اولاً اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند و ثانیاً به دنبال کارهای خیری که برای مردم انجام می‌دهند، هیچ مزد و پاداشی نمی‌خواهند، زیرا انگیزه‌های درونی برای ایشان بسیار مهم‌تر از پاداش‌های بیرونی است (بانکی پور فرد، ۱۳۹۲)؛ چنانچه خداوند سبحان به پیامبر بزرگوار اسلام دستور می‌دهد که به آن‌ها بگو من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچ‌گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنم «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ». بعد اضافه می‌کند: تنها اجری که من می‌خواهم این است که مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند «إِنَّمَا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۵۷).

به طور کلی قرآن کریم درباره پاداش زحمات پیامبر اسلام (ص) چند نوع تعبیر دارد که در دعای ندبه، همه آیات این موضوع در کنار هم آمده است: پاداش من بر خداست: (إِنْ أُجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) (سبأ/۴۷). پاداش من محبت اهل بیت من است: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری/۲۳). پاداش من قرار گرفتن شما در خط خداست: (يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّي سَيِّلاً) (فرقان/۵۷). پاداشی که خواستم به نفع خود شماست: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (سبأ/۴۷). زیرا مودت رهبران معصوم، کلید و رمز قرار گرفتن در خط خداست و بهره بردن مردم از انتخاب چنین راهی، به سود خود آن‌ها است، پس سود مادی برای شخص پیامبر در کار نیست. البته بدیهی است هدایت امت، اجر معنوی فوق العاده‌ای برای پیامبر (ص) دارد چرا که (الدَّلَالُ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ: هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است) (مجلسی، ۱۳۷۲ق، ج ۷۲: ص ۴۰۶).

و بدین ترتیب توجه دادن به انگیزه‌های درونی به جای پاداش‌های بیرونی، در میان الگوهای یادگیری اسلامی و روش‌های تعلیم و تربیت قرآنی نیز یافت می‌شود که بی‌شک توجه دادن مسلمین به این نوع از انگیزه‌ها، تأثیر بسزایی در رشد و تکامل رفتارهای ایشان دارد و زمینه معقول و مناسبی را برای اصلاح و تصحیح رفتارهای نامطلوب ایشان فراهم می‌آورد.

نظریه رفتارگرایان

مهم‌ترین نظریه‌های یادگیری در میان رفتارگرایان، نظریه یادگیری از طریق گزینش و پیوند است که به نظریه ثرندایک مشهور است.

به‌طور کلی سابقه رفتارگرایی به سال ۱۹۱۳ میلادی و پیش از آن برمی‌گردد. پایه‌گذار آن ویلیام جیمز بود و نظریه پردازانی چون ایوان پاولف و اسکینر و ادوارد ثرندایک مطالعات زیادی در مورد آن‌ها انجام داده‌اند. رفتارگرایی نظریه‌ای است که بر یادگیری انسان بر اساس رفتارهای قابل مشاهده تأکید می‌ورزد. یادگیری چیزی جز کسب رفتار جدید نیست و شرطی شدن به منزله فرایند کلی رفتار قلمداد می‌شود (کدیور، ۱۳۸۷: ص ۱۰۷-۱۰۵).

از نظریه پردازان رفتارگرا، ادوارد لی ثرندایک است که تحت تأثیر روان‌شناسی فیزیولوژی، معتقد بود مشخص‌ترین یادگیری در انسان‌ها، یادگیری از راه کوشش و خطاست که وی بعدها آن را یادگیری از طریق گزینش و پیوند نامید. به بیان دیگر، عکس العمل یا پاسخ موجود زنده

(اعم از انسان یا حیوان) در مقابل محرک یا محرک‌ها، ناشی از برقراری ارتباطات عصبی در درون سازواره^۱ است، به طوری که در طول یادگیری، به تدریج پاسخ‌های نادرست کم شده و به جای آن پاسخ‌های درست - که موجود را به هدف می‌رساند - ظاهر می‌شود و در ادامه کار به یادگیری منجر می‌شود (شعبانی، ۱۳۸۵؛ ص ۲۵).

نظریهٔ ثرندایک، از سه قانون تشکیل شده است. در حقیقت، او عوامل یادگیری انسان و شرایط مؤثر در یادگیری را به شکل سه قانون اصلی معرفی می‌کند:

قانون اثر^۲: نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که در جریان آزمایش و خطا، هرگاه شاگردان در آنچه یاد می‌گیرند فایده و ارزش و لذتی احساس کنند، رغبت و علاقه نشان خواهند داد، ولی اگر آن را بی‌روح و خشک بیابند و هیچ‌گونه رابطه‌ای بین فعالیت‌های مدرسه با زندگی واقعی و نیازمندی‌های خود کشف نکنند، از آن بیزار شده، نوعی عدم رغبت از خود نشان خواهند داد. بنابراین، برنامه‌های درسی وقتی جالب توجه و باارزش خواهند بود که بر اساس احتیاجات فردی و اجتماعی شاگردان تهیه و تنظیم شوند. معلم ورزیده و موفق کسی است که فعالیت‌های آموزشی شاگردان را با زندگی و احتیاج‌های آن‌ها مربوط سازد و بدین وسیله، میل و رغبت آن‌ها را برای یادگیری برانگیزد (لفرانسوا، ۱۳۸۹؛ ص ۷۵). توجه بدین امر سبب تقویت رابطه بین محرک و پاسخ می‌شود. به همین دلیل، این مورد مهم‌ترین قانون یادگیری است که متضمن موفقیت و نتایج ثمربخشی برای شاگردان است (پارسا، ۱۳۷۴؛ ص ۸۱).

با دقت در این قانون، می‌توان بدین نکته راه یافت که اولین گام در یک تدریس موفق، شناخت شاگرد و آگاهی از نیازهای اوست. کشف نیاز شاگرد در حیطهٔ یادگیری، یکی از اصولی است که معلم باید متناسب با آن، فعالیت‌های آموزشی خویش را عرضه کند (لفرانسوا، ۱۳۸۹؛ ص ۷۵).

در کلاس درس حضرت موسی و خضر (علیهم‌السلام) نیز، این معلم راستین الهی، به این مهم اهمیت داد و با توجه به نیاز موسی، کلاس خود را آغاز کرد. حضرت خضر (ع) می‌دانست که موسی از علم ولایت و اسرار غیب آگاه نیست و همراهی با او برای انسانی که عالم نیست، دشوار است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۶: ص ۲۶۴). البته، موسی اعلم از خضر بود

-
1. Organism
 2. low of effect

منتها چون در دل او خطور کرده بود که واجد تمام علوم است و ممکن بود از این راه، غروری بر او عارض شود، خداوند خواست به او بفهماند که آدمی، به هر مرتبه‌ای از علم و دانش برسد؛ باز واجد تمام علوم نیست و باید در مقام طلب علم، از رنج مسافرت و تحمّل ذلت و فروتنی مضایقه نکند. در حقیقت، موسای کلیم حد قدرتش معلوم بود از این رو خضر (ع)، به فراست دریافت که موسی طاقت تحمل آن را ندارد، لذا با (انّ) ثقیله و (لن) که برای نفی ابدی می‌آورند؛ مؤکداً گفت: ای موسی تو هرگز استطاعت آن را نداری که بتوانی اسراری که من مشاهده می‌کنم، مشاهده کنی و اعتراضی نکنی (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۷: ص ۱۴۸؛ امین اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۸: ص ۶۱).

از سخن خضر (ع) چنین برمی‌آید که به خوبی احتیاجات فردی و اجتماعی موسی را شناخت و به مأموریت او نیز پی برد و فهمید که از ساحت کبریایی دستور دارد. از این رو با بیان عدم استطاعت به عنوان نیاز اصلی موسی برای تعلیم، فعالیت‌های آموزشی خویش را متناسب با آن عرضه کرد تا موسی به تناسب نیاز خود، دیده‌ها و تجربیات خویش را با خضر تحلیل کند و به شناخت تعالیم جدید راه یابد.

منظور از فقدان استطاعت نیز، آگاهی نداشتن بر اسرار ولایت و امامت است. به دیگر بیان خضر (ع) به دلیل داشتن علم لدنی، به تربیت و تکمیل موسی (ع) مأمور بود. از دیگر سو در حدیثی از امام باقر (ع) نیز آمده: (مثل الامام مثل الكعبة اذ تؤتی و لاتأتی) (بحرانی، ۱۳۷۸، ص ۴۱۲) یعنی امام همانند کعبه است که به سوی او روند و او به جانب کسی نیاید. همان گونه که برای رفتن به کعبه، استطاعت شرط است (آل عمران/ ۹۷) برای رسیدن به امام نیز، باید مستطیع بود. کعبه ظاهری، استطاعت ظاهری می‌طلبد، اما کعبه باطنی و رسیدن به مقام امامت و ولایت، استطاعت باطنی نیاز دارد. چیزی که خضر بر اثر رحمت ویژه خدا و علم لدنی (کهف/ ۶۵) از آن بهره‌مند بود، اما موسی، فاقد آن بود (بانکی پور فرد، ۱۳۹۲).

قانون آمادگی^۱: طبق قانون آمادگی، شاگرد باید از لحاظ رشد جسمی، عاطفی، ذهنی و غیره به اندازه کافی رشد کرده و میل و نیاز به یادگیری در او به وجود آمده باشد تا بتواند فعالانه در امر یادگیری شرکت کند و مفهوم‌های مورد نظر را به خوبی یاد بگیرد. در حقیقت یادگیری زمانی برایش مفید خواهد بود که از هر نظر آمادگی لازم را داشته باشد (صفوی،

۱۳۷۶: ص ۱۲) هرچه فرد آمادگی بیش تری برای رفتار معینی داشته باشد، بر انجام دادن رفتار، به محرک کم‌تری نیاز دارد و میل و رغبت او بیش تر و علاقمندی او به آن رفتار، افزون‌تر. به همین دلیل معلم باید آمادگی هر یک از شاگردان خود را در تدریس مواد درسی در نظر داشته باشد و فعالیت‌های آموزشی خود را متناسب با سطح آمادگی آن‌ها عرضه کند. همین که مطالب بر اساس میزان آمادگی شاگرد تنظیم شده باشد و مسائل اساسی و واقعی آن‌ها را مطرح کند و به آن‌ها در برخورد با محیط کمک کند، رغبت آن‌ها برانگیخته خواهد شد (لفرانسوا، ۱۳۸۹: ص ۷۶). اما اگر شاگرد از بعضی جنبه‌ها، آمادگی لازم را نداشته باشد، یادگیری برای او خستگی‌آور و کسل‌کننده خواهد بود. به طور کلی، آمادگی به دو امر توانایی کار و فعالیت و رغبت به کار و فعالیت بستگی دارد.

هر قدر معلم کار آزموده و ماهر باشد، اگر شاگردان شرایط یادگیری را دارا نباشند، نخواهد توانست چیزی به آن‌ها بیاموزد. بنابراین، کلیه فعالیت‌های آموزشی باید مبتنی بر استعداد و آمادگی شاگردان باشد. در واقع، شناختن و فهمیدن شاگرد، مقدم بر آگاهی به روش‌های مختلف تدریس است (هرگنهان و السون، ۱۳۷۶: ص ۸۶-۸۵).

چنانچه در جریان یادگیری حضرت موسی (ع) از حضرت خضر (ع)، زمانی موسی به یادگیری و تعلیم علم از خضر مأمور شد که از لحاظ جسمی، عاطفی، عقلی و ... رشد خود را کرده بود تا بدان جا که برای گرفتن الواح تورات به میقات پروردگارش در کوه طور رفت (اعراف/۱۴۵-۱۴۲)، حتی به علت شوق و اشتیاق فراوان برای کسب رضای الهی و ملاقات با او، زودتر از موعد سر قرار رفت (وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى... عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبُّ لِيَرْضَى) (طه/۸۴-۸۳) و به خاطر همین تعجیل او، بنی اسرائیل به ماجرای سامری آزموده شدند (اعراف/ ۱۵۰-۱۴۸). پس از آن نیز گمان می‌کرد به دلیل در اختیار داشتن الواح تورات، عالم‌تر از او در جهان وجود ندارد (قمی، ۱۳۶۸، ج ۸: ص ۱۰۰). لذا خداوند برای تکمیل او، با وجود درگیری‌های بسیار در میان بنی اسرائیل، او را به یک مأموریت ضمن خدمت، یعنی شاگردی خضر نبی فرستاد و به او اعلام کرد که در مجمع البحرین، مردی است که از تو داناتر است، پس به سوی او برو و از علم و دانش او یاد بگیر (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳: ص ۲۷۹). لذا موسی ابراز آمادگی کرد و با آغوش باز به دنبال خضر به راه افتاد. عزم خود را جزم و تصمیم خویش را راسخ کرد که تا مقصود خود را پیدا نکند از پای ننشیند و گفت: دست از

تلاش و کوشش خود برای پیدا کردن گم شده‌ام بر نخواهم داشت، هر چند سال‌ها به این سیر خود ادامه دهم (کهف/۶۲).

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید

آری او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می‌گشت که می‌توانست حجاب‌ها و پرده‌هایی را از جلو چشمش کنار زند، حقایق تازه‌ای را به او نشان دهد و درهای علوم و دانش را به رویش بگشاید و موسی با شوق، آماده تحمل تمامی سختی‌های راه و رنج‌های سفر شد.

پس از آن نیز، در جریان آشنایی او با خضر نبی، این معلم الهی به واسطه آگاهی از گذشته موسی، به افزایش و غنی‌سازی این آمادگی در او پرداخت تا بدین وسیله انگیزه او را افزون‌تر و شوق و رغبت او را زیادتر کند. بدین منظور با طرح مسئله (چگونگی صبر بر مجهولات) (کهف/۶۸) و بیان موضوع کلاس (صبر آن هم صبر در اطاعت) (کهف/۶۷)، به ایجاد آمادگی در او نسبت به این امر خطیر اقدام کرد و موسی نیز که از شنیدن این سخن نگران شده بود و ترسید که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود، به او ابراز آمادگی کرد و تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند. البته، وعده خود را مقید به مشیت خدا کرد تا اگر تخلف کرد دروغ نگفته باشد. گفت: بخواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و قول می‌دهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم (قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (کهف/۶۹) ولی از آنجا که شکیبایی در برابر حوادث به ظاهر زنده‌ای که انسان از اسرارش آگاه نیست، کار آسانی نیست بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد و گفت پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی سکوت محض باش، از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم! (قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (کهف/۷۰).

این مطلب نیز روشن است که خضر، قدرت حقیقی موسی را بر صبر کردن فراموش نکرد، چه موسی (ع) به صورت حقیقی و فعلی، توانایی بر شکیبیا شدن داشت که در غیر این صورت، به چنین مأموریت خطیری، آن هم در آن اوضاع نابسامان بنی اسرائیل و ماجرای پیدایش سامری، فرستاده نمی‌شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ص ۷۴۶).

و بدین طریق خضر نبی، با مشاهده علاقه و رغبت شاگرد و نیز آگاهی از توانایی‌های او،

با اخذ تعهد جدید از او، مسئله را به نحوی تنظیم و عرضه کرد که شوق و انگیزه را در او افزون کند تا یافتن راه حل آن، برای او کاری برانگیزاننده و بارزش تلقی شود.

بنابراین، این قانون نیز به خوبی بر کلاس درس موسی و خضر (ع) تطبیق پذیر است.

قانون تمرین^۱: برای بسیاری، هنوز این سؤال مطرح است که تمرین چه نقشی در فرایند یادگیری دارد؟ باید گفت: تأثیر تمرین و تکرار در کل فرایند یادگیری و حیطه‌های مختلف آن و به ویژه در حیطه روانی- حرکتی انکارناپذیر است. کیفیت تمرین، مقدار و زمان آن، نقش بسیار مهمی در تثبیت یا عدم تثبیت رفتار دارد (هرگنهان و السون، ۱۳۷۶: ص ۸۷-۸۶). ثرندایک معتقد است که تمرین باید متنوع، معنادار، هدف دار و به قدر کافی تقویت کننده باشد. به نظر او، تمرین با تکرار محض تفاوت دارد. تمرین، انجام دادن حرکاتی مشابه با اسب عصاره نیست که یکدست و یکسان باشد، بلکه باید هر بار تمرین با روش و شکلی تازه انجام شود تا مغز بتواند در شکل‌های گوناگون فعالیت کند و در نتیجه اسیر عادت نشود و احساس نکند که کاری عبث و بیهوده انجام می‌دهد (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۲۸). در قانون تمرین ثرندایک، دو عامل جالب توجه است:

الف) عامل تازگی: موضوع مورد یادگیری هر قدر تازه‌تر باشد، آسان‌تر و زودتر آموخته می‌شود.

علاوه بر این، انسان به یادگیری مطالب بدیع و تازه، علاقه بیش‌تری نشان می‌دهد.

ب) عامل شدت: تمرین یک موضوع یا واقعه مهیج و جذاب، بیش‌تر از یک موضوع یا

واقعه کسل‌کننده موجب یادگیری می‌شود (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۲۹؛ پارسا، ۱۳۷۴:

ص ۸۱).

بنابراین، یکی از فنون یادگیری، توانایی معلم در ارائه مثال‌های متعدد و تمرین‌های پی در پی است. تعدد تمرین و نیز توجه به عامل تازگی در هر بار تمرین، امکان فراموشی موضوع درس را تا مدت زمان زیادی حتی تا پایان عمر، از ذهن شاگرد، کاهش می‌دهد. چنانکه خضر نبی (ع) برای تفهیم موضوع درس به موسی (ع)، از مثال استفاده کرد آن هم مثال‌هایی متعدد که ضمن نو بودن و تفاوت داشتن با یکدیگر، هر کدام نسبت به قبلی عمیق‌تر و دارای ماندگاری بیش‌تری در ذهن موسی بودند، طوری که در هر بار موسای کلیم، از اوج عملکرد استاد، چنان

به هیجان و شگفتی می‌آمد که نمی‌توانست خود را کنترل و بر عهد خویش پایدار بماند، لذا به‌رغم به یاد داشتن عهد اولیه، زبان به اعتراض می‌گشود.

- یکی دیگر از فنون یادگیری در این قانون، عمیق بودن مثال‌ها و توانایی معلم بر ارائه تمرین‌هایی معنادار است. کیفیت تمرین و عمق مثال، برای درگیر کردن شاگرد با موضوع مورد یادگیری، یک فن تلقی می‌شود و حتی‌المقدور نیز، باید در شرایط واقعی انجام شود و نه در خیال و به شکل ذهنی (هرگنهان و السون، ۱۳۷۶: ص ۸۷-۸۶).

با تفحص در مثال‌های حضرت خضر می‌توان بدین نکته راه یافت که این معلم الهی، به‌جای استفاده از مثال‌هایی ذهنی و فرضی، برای درگیری شاگرد با موضوع مورد یادگیری، از مثال‌هایی واقعی، عینی و تجربی استفاده برد تا آموزش رسمی، ضمن کسب اعتبار و اهمیت، با زندگی اجتماعی و حقیقی افراد ارتباط داشته باشد. توجه بدین امر، سبب می‌شود که زندگی واقعی در نظر شاگرد، معنا پیدا کند. توضیحات بیش‌تر آن در قسمت‌های قبل بازگو شد.

- یکی دیگر از فنون یادگیری در قانون تمرین، این است که در امر تدریس باید سعی شود بین موضوع تدریس و یادگیری‌های قبلی شاگردان، رابطه‌ای منطقی برقرار شود (شعبانی، ۱۳۸۵: ص ۳۰) چنانچه خضر با انجام کارهای مشابه آنچه موسی در گذشته انجام داده بود، این رابطه را برقرار کرد و اسرار گذشته را با زبان راز برای موسی تشریح کرد و بدین طریق حضرت موسی از رازهای اعمال گذشته خود آگاه شد:

الف) خضر (علیه السلام) کشتی را سوراخ کرد و با وجود این، کشتی در دریا غرق نشد، چنانچه موسای کلیم در دوران خردسالی در درون صندوقچه‌ای به کام دریا رفت و غرق نشد (قصص/۷). بدین ترتیب خضر با زبان راز به موسی فرمود: وقتی خداوند یک جعبه را در دریا حفظ کند، یک کشتی را حفظ خواهد کرد و چنانکه آن جا با الهام غیبی بود، این جا هم کار با رهبری غیبی و الهام رخ داد (بانکی‌پور فرد، ۱۳۹۲).

ب) خضر نوجوانی را کشت و موسی اعتراض کرد (أقتلت نفساً زکیهً بغیر نفس) (کهف/۷۴)، در اینجا نیز، خضر با زبان راز به موسی فرمود: خود موسای کلیم نیز در گذشته در مصر کسی را کشت که استحقاق قتل داشت (قصص/۱۵).

ج) حضرت خضر دیوار مخروبه‌ای را بدون دریافت مزد، مرمت کرد، موسای کلیم نیز برای فرزندان شعیب، به رایگان، گوسفندان را آب داد (قصص/۲۴). زبان حال خضر

این بود که تو نیز در گذشته، به رایگان کار خیری را انجام دادی.

تقویت و غنی‌سازی این نظریات با آیات و تعالیم الهی است، چراکه در این صورت یافته‌های اندیشمندان، اعتبار و اعتماد بیش‌تری با خود داشته و کارکردهای تربیتی مؤثری را با خود به همراه دارند.

بحث و نتیجه‌گیری

پس از بررسی یافته‌های اندیشمندان علوم تربیتی و تطبیق نظریه‌های شناخت‌گرایان و رفتارگرایان در امر یادگیری بر روش تعلیمی حضرت خضر (ع) در قرآن کریم، می‌توان بدین نکته راه یافت که نظریه یادگیری معرفی‌شده توسط قرآن کریم، یک نظریه شناختی - رفتاری است که به خوبی توانسته تصویر جامع و کاملی از تمامیت یادگیری انسان ارائه و او را به واقع‌نمایی و کارآیی تجمیع نظریه‌های شناختی و نظریه‌های رفتاری در امر یادگیری هدایت کند. بر همین اساس و با توجه بدین امر، می‌توان دلالت‌های ترتیبی حاصل از تطبیق فوق را به‌صورت زیر برشمرد (مؤیدات تفسیری این دلالت‌ها در متن بازگو شده‌اند):

۱- آموزگار و معلم، می‌بایست ابتدا از طریق نیازسنجی در شاگرد و آگاهی از احتیاجات او در امر یادگیری، نیاز اصلی شاگرد را کشف کند (کهف/۶۷).

۲- سپس با طرح سؤال (کهف/۶۸)، ضمن تعیین موضوع کلاس، به ایجاد آمادگی و از آن‌جا تقویت شوق و انگیزه در شاگرد بپردازد (کهف/۷۰).

۳- در مرحله سوم، در قالب یک ساخت منظم و توالی مطلوب در آموزش مواد درسی و نیز بهره‌گیری از تجربیات قبلی شاگرد، از طریق مثال‌هایی رفتاری و تجربی (کهف/۷۷-۷۱)، ضمن فعال کردن او در فرایند تدریس، یادگیرنده را به تمرین و تکرار وادارد.

۴- در نهایت نیز، پس از بیان اهداف رفتاری خویش در هر یک از تمرین‌ها، بیانش و نگرش او را به وقایع مختلف متحول کند (کهف/۸۲-۷۹) یعنی با توجه دادن به انگیزه‌های درونی به‌جای پاداش‌های بیرونی، زمینه معقول و مناسبی را برای اصلاح و تصحیح رفتارهای نامطلوب او فراهم آورد. بدین ترتیب شاگرد به رشد مقدر و

میسور خود، راه خواهد یافت.

بنابراین، با توجه به موارد فوق، می‌توان گفت غنی کردن یافته‌های بشری به واسطه عرضه آن بر آموزه‌های وحیانی، موجب بهینه گشتن آن‌ها شده و کارکردهای تربیتی مؤثرتری را بر جای خواهد گذاشت. همچنین قابلیت آن را نیز دارد که ضمن هدایت روش‌های تدریس، معلمان را از پشتوانه‌های دینی، سودمندی معنوی و کاربردی بودن روش مورد استفاده خویش، آگاه کند. از این طریق، شاگرد نیز، به تکامل معنوی خویش، رهنمون شده و از عوامل و موانع بازدارنده مصون خواهد بود.

منابع

- امین اصفهانی، سیده نصرت (۱۳۶۱). *منحزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- بانکی پورفرد، امیرحسین (۱۳۹۲). درس گفتار تفسیر موضوعی قرآن کریم ویژه دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد: تفسیر داستان موسی و خضر(ع)، اصفهان: دانشگاه اصفهان: دانشکده اهل بیت(ع).
- بحرانی، سیدهاشم (۱۳۷۸ق). *الإنصاف فی النص علی الأئمه(ع)*، تهران: فرهنگ اسلامی. پارسا، محمد (۱۳۷۴). *روانشناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها*، تهران: مهارت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *سیره پیامبران در قرآن*، قم: اسراء.
- شعبانی، حسن (۱۳۸۵). *مهارت‌های آموزشی و پرورشی (روش‌ها و فنون تدریس)*، تهران: سمت.
- صدر، محمدباقر (۱۳۶۹). *سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه سید جمال موسوی همدانی، بی‌جا، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- صفوی، امان‌الله (۱۳۷۶). *کلیات و روش‌های فنون تدریس*، تهران: منصور.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ق). *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: احیاء التراث العربی.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق). *تفسیر نور الثقلین*، قم: اسماعیلیان.
- عمید، حسن (۱۳۷۹). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: سپهر.
- قمی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸). *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- کدیور، پروین (۱۳۸۷). *روانشناسی تربیتی*، تهران: سمت.
- کریمی، یوسف (۱۳۸۹). *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، تهران: ارسباران.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

- لفرانسوا، گی. آر (۱۳۸۹). *نظریه‌های یادگیری انسان*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۹). *روانشناسی تربیتی*، تهران: سمت، چاپ پنجم.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۲ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، تهران: اسلامیه.
- هرگنهان، بی. آر و میتو اچ. السون (۱۳۷۶). *مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری*، ترجمه علی اکبرسیف، تهران: دوران.

An Investigation of Cognitive-Oriented Theories of Learning and Adapting them to the Teachings of Quran

Zahra Mohaqeqian¹

PhD student of Isfahan University, Isfahan, Iran.

Abstract:

Human potential in learning was the basis for conducting many studies in the field of education, however, none has been able to present a comprehensive depiction of human learning. Given the comprehensiveness of Quran (An-Nahl /89) and the importance of learning in its teachings (Alaq/5-4), this descriptive - analytic study aimed at investigating the issue of learning in Quranic verses. The main purpose was to provide a comprehensive theory of learning. To achieve this goal, the most comprehensive learning theories of educational thinkers were reviewed and then compared with the teachings of Quran, then a theory of learning based on Quran has been presented. The findings of the study suggested that the Quranic learning theory, is a cognitive-behavioral one which is superior to all other learning theories due to its comprehensiveness. It is concluded that by presenting Quran teachings to human, we can improve learning and lead him to spiritual development.

Keywords

Learning; Quran; Theory; Knowledge-oriented; Behaviorism

1. z.mohaghegh@gmail